فتبارک اللہ احسن الخالقین



[illegible] باہتمام [illegible]

در مطبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

بعد حمد ایزد غفار و صلوة و سلام بر سید ابرار و آل اطهار و اصحاب اخیار میگوید
مغفرت ایزد منان محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد روشن خان افغان ادام الله
حلاوة کمال الایمان که چون خواندن کتب فارسیه و حصول استعداد ترجمه عبارات
و خطوط نویسی موقوف بر دانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغها
چند مصادر مشهوره مع معانی متعارفه و صرف صغیر ضروری هر یک بترتیب
تهجی بطرز مرغوب در جداول خوش اسلوب جمع نموده صفوة المصادر نام نهاده
بغیر یک مصدر لازم و دیگری متعدی هم بطریق نو بیان کردم تا طفلان را
تمام بسوی اقتراح [illegible] اشتقاق صیغها میسر شود و یادگاری بدست [illegible]
خاکسار ماند و الله المستعان و علیه التکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

		باب الالف				
مصدر لازم	آمدن	صرف کبیر			حاصل مصدر	آمد
معانی مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده ای	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی استمراری	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدے	آمدندے			آمدمے	
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیائید	بیایم	بیائیم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میائید	نیایم	نیائیم
اسم فاعل	آینده	آیندگان				

مصدر متعدی[سلہ]	آوردن لانا	صرف کبیر			حاصل مصدر	آورد ادائی
اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجہول	آوردہ شد	آوردہ شدند	آوردہ شدی	آوردہ شدید	آوردہ شدم	آوردہ شدیم
ماضی قریب معروف	آوردہ است	آوردہ اند	آوردہ	آوردہ اید	آوردہ ام	آوردہ ایم
ماضی قریب مجہول	آوردہ شدہ است	آوردہ شدہ اند	آوردہ شدہ	آوردہ شدہ اید	آوردہ شدہ ام	آوردہ شدہ ایم
ماضی بعید معروف	آوردہ بود	آوردہ بودند	آوردہ بودی	آوردہ بودید	آوردہ بودم	آوردہ بودیم
ماضی بعید مجہول	آوردہ شدہ بود	آوردہ شدہ بودند	آوردہ شدہ بودی	آوردہ شدہ بودید	آوردہ شدہ بودم	آوردہ شدہ بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجہول	آوردہ میشد	آوردہ میشدند	آوردہ میشدی	آوردہ میشدید	آوردہ میشدم	آوردہ میشدیم
ماضی احتمالی معروف	آوردہ باشد	آوردہ باشند	آوردہ باشی	آوردہ باشید	آوردہ باشم	آوردہ باشیم
ماضی احتمالی مجہول	آوردہ شدہ باشد	آوردہ شدہ باشند	آوردہ شدہ باشی	آوردہ شدہ باشید	آوردہ شدہ باشم	آوردہ شدہ باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردی ف	آوردندی ف			آوردمی ف	
ماضی تمنائی مجہول	آوردہ شدی ف	آوردہ شدندی ف			آوردہ شدمی ف	

سلہ مصدر متعدی [illegible]

اسمای مشتقات	واحد غایب	جمع غایب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شوی	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	میاورده شود	میاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده آور آورد	آورندگان آورنده	اسم مفعول		آورده	آوردگان آوردها

تنبیه

[illegible] کنند لیکن در دو صیغه [illegible] در اول صیغه‌های [illegible] قیاس است [illegible] صیغه‌های اثبات [illegible] حرف نون در اول [illegible] برای نفی [illegible] صیغه‌های نفی [illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
				صرف صغیر					
آختن	تلوار کھینچنا			آخت					آخته
آراستن	سنوارنا	آرایش		آراست	می آراید (سنوارتا ہے)	بیارای	آراینده	جہان آرا	آراسته
آرامیدن	آرام کرنا / آرام دینا	آرام / آرامش		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	دل آرام	آرامیده
آرمیدن	آرام کرنا			آرمید					آرمیده
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ		آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغنده		
آزردن	ستانا / آزرده ہونا	آزردگی / آزار		آزرد	می آزارد	بیازار	آزارنده	دل آزار	آزرده
آزمودن	آزمانا	آزمایش		آزمود	می آزماید	بیازمای	آزماینده	کارآزما	آزموده
آسودن	آرام کرنا / آسوده ہونا	آسایش / آسودگی		آسود	می آساید	بیاسای	آساینده		آسوده
آشامیدن	پینا	آشام		آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده	درد آشام	آشامیده
آشفتن	پریشان کرنا / پریشان ہونا	آشوب		آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	شہر آشوب	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز		آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده		آغازیده
آغشتن	آلوده ہونا			آغشت					آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش		آفرید	می آفریند	بیافرین	آفریننده	جہان آفرین	آفریده
آگاهیدن	جتانا / خبردار ہونا	آگاهی		آگاهید	می آگاهد	بیاگاه		خدا آگاه	
آکندن	بھرنا			آکند		بیاکن			آکنده
آلاییدن	آلوده کرنا / آلوده ہونا	آلایش		آلایید	می آلاید	بیالای	آلاینده		آلاییده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
بخشودن	بخشنا	بخشایش		بخشود	می بخشاید	بخشای	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش		بخشید	می بخشد	بخش	بخشنده	خطا بخش	بخشیده
برآمدن	باہر نکلنا، حاصل ہونا، بلند ہونا	برآمد		برآمد	بر می آید	برآ	برآینده		برآمده
برآوردن	باہر لانا			برآورد	بر می آورد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	اٹھانا			برداشت	بر می دارد	بردار	بردارنده	علم بردار	برداشته
بردن	لیجانا			برد	می برد	ببر	برنده	نامه بر	برده
برشتن	بھوننا		برشتانیدن	برشت					برشته، برشته سیخ، بریان
برگشتن	پھرنا	برگشتگی		برگشت	بر می گردد	برگرد			برگشته
بریدن	کاٹنا	برش		برید	می برد	ببر	برنده	بران، کیسه بر	بریده
بستن	باندھنا	بند و بست، بندش		بست	می بندد	ببندد	بندنده	شکسته بند	بسته
بودن	ہونا، رہنا	بود		بود	می باشد	بباش	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	چومنا، بوسہ لینا	بوسیدگی، بوسه		بوسید	می بوسد	ببوس	بوسنده	زمین بوس	بوسیده
بیختن	چھاننا، پھٹکنا		بیزانیدن	بیخت	می بیزد	ببیز	بیزنده		بیخته، پارچه بیز
بوییدن	سونگھنا		بویانیدن	بویید	می بوید	ببوی	بوینده	بویا	بوییده
باب باے فارسی									
پاریدن	[illegible]			پارید					پاریده
پاشیدن	بکھیرنا، چھڑکنا			پاشید	می پاشد	بپاش	پاشنده	[illegible]	پاشیده
پالودن	[illegible]	پالایش		پالود	می پالاید	بپالای	پالاینده		پالوده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پائیدن	ٹھہرنا	پایندگی		پائید	می پاید	بپای	پاینده	دیرپای	پائیده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی		پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پوزش پذیر	پذیرفته
پرداختن	خالی کرنا [illegible]			پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	چهره پرداز	پرداخته
پرستیدن	پوجنا	پرستش		پرستید	می پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار بت پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش		پرسید	می پرسد	بپرس	پرسنده	پرسان	پرسیده
پروردن	پالنا	پرورش	پرورانیدن	پرورد	می پرورد	بپرور	پرورنده	غریب پرور پروردگار	پرورده دست پرورد
پرهیزیدن	پرہیز کرنا	پرهیز	پرهیزانیدن	پرهیزید	می پرهیزد	بپرهیز	پرهیزنده		پرهیزیده
پریدن	اڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می پرد	بپر	پرنده	پران	پریده
پژمریدن	[illegible]			پژمرید	می پژمرد	بپژمر			پژمریده
پژمردن	کمہلانا			پژمرد					پژمرده
پژوهیدن	فکر کرنا	پژوهش		پژوهید	می پژوهد	بپژوه	پژوهنده	حق پژوه	پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند		پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده	مشکل پسند	پسندیده
پنداشتن	معلوم کرنا	پندار		پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته
پوشیدن	پہننا چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	خطاپوش	پوشیده
پوئیدن	دوڑنا	پویش	پویانیدن	پوئید	می پوید	بپوی	پوینده	پویان	
پیچیدن	لپیٹنا لپٹنا	پیچش	پیچانیدن	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	پیچان سرپیچ	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش		پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ پیرا	پیراسته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیه	اسم مفعول
پیمودن	ناپنا	پیمایش		پیمود	می‌پیماید	بپیمای	پیماینده	بادپیما	پیموده
پیوستن	ملنا، ملانا	پیوند		پیوست	می‌پیوندد	بپیوند			پیوسته
			باب تای فوقانی						
تاختن	دوڑنا، دوڑانا	تازش، ترکتاز		تاخت	می‌تازد	بتاز	تازنده	یکه‌تاز	تاخته
تافتن	چمکنا، بٹنا	تابش، تاب		تافت	می‌تابد	بتاب	تابنده	تابان، عالمتاب	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می‌تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	چھیلنا، کاٹنا			تراشید	می‌تراشد	بتراش	تراشنده	موتراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش	تراش	تراوید	می‌تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	می‌ترسد	بترس	ترسنده	ترسان، ترسناک	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می‌ترکد		ترکنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفسیدن	گرم ہونا			تفسید	می‌تفسد		تفسنده	تفسان	تفسیده
تنیدن	تننا		توانست	تنید	می‌تند	بتن	تننده		تنیده
توانستن	سکنا	توانائی، توان			می‌تواند	تواننده	توان		
			باب جیم عربی						
جستن	کودنا	جست	جهانیدن	جست	می‌جهد	بجه	جهنده	جهان	جسته
جستن	ڈھونڈھنا	جویائی، جستجو	جویانیدن	جست	می‌جوید	بجوی	[illegible]	جویان	جسته
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می‌جنبد	بجنب	جنبنده	جنبان	جنبیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
جوشیدن	ابلنا	جوشش جوش	جوشانیدن	جوشید	می جوشد	بجوش	جوشنده	جوشان	جوشیده

باب جیم فارسی

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
چربیدن	غالب ہونا			چربید	می چربد	بچرب	چربنده		چربیده
چریدن	چرنا	چرا	چرانیدن	چرید	می چرد	بچر	چرنده		چریده
چسپیدن	لپٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	می چسپد	بچسپ	چسپنده	چسپان دلچسپ	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می چشد	بچش	چشنده	نمک چش	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	چکش	چکانیدن	چکید	می چکد	بچک	چکنده	خون چکان	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می چمد	بچم	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چننا			چید	می چیند	بچین	چیننده	خوشه چین	چیده

باب خای معجمه

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
خاریدن	کھجلانا	خارش		خارید	می خارد	بخار	خارنده	پشت خار	خاریده
خاستن	اٹھنا			خاست	می خیزد	بخیز	خیزنده	سحر خیز	خاسته
خائیدن	چبانا			خائید	می خاید	بخای	خاینده	ژاژ خای	خائیده
خراشیدن	چھیلنا	خراش		خراشید	می خراشد	بخراش	خراشنده	سمع خراش	خراشیده
خرامیدن	اکڑ کر چلنا	خرام		خرامید	می خرامد	بخرام	خرامنده	خوش خرام	خرامیده
خروشیدن	شور کرنا	خروش	خروشانیدن	خروشید	می خروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	خروشیده
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	می خرد	بخر	خرنده	ارزان خر	خریده
خزیدن	کھسکنا			خزید	می خزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
خستن	زخمی ہونا / زخمی کرنا	خستگی		خست					خستہ
خفتن	سونا	خفت	خسپانیدن	خفت	می خسپد	بخسپ	خسپندہ		خسپیدہ
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن	خلید	می خلد		خلندہ		خلیدہ
خموشیدن	چپ رہنا	خموشی	خموشانیدن	خموشید	می خموشد	بخموش	خموشندہ	خاموش	خموشیدہ
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خمیدگی	خمانیدن	خمید	می خمد	بخم	خمندہ		خمیدہ
خنبیدن	تالی بجانا			خنبید	می خنبد	بخنب	خنبندہ		خنبیدہ
خندیدن	ہنسنا	خندہ	خندانیدن	خندید	می خندد	بخند	خندندہ	خندان	خندیدہ
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن	خوابید	می خوابد	بخواب	خوابندہ		خوابیدہ
خواستن	چاہنا	خواہش	-	خواست	می خواہد	بخواہ	خواہندہ	خواہان خیرخواہ	خواستہ
خواندن	پڑھنا بلانا			خواند	می خواند	بخوان	خوانندہ	قرآن خوان غزلخوان	خواندہ
خوردن	کھانا	خورش	خورانیدن	خورد	می خورد	بخور	خورندہ	غمخوار خوانخوار	خوردہ
خوشیدن	سوکھنا			خوشید	می خوشد	بخوش	خوشندہ		خوشیدہ
خیسیدن	تر ہونا	-	خیسانیدن	خیسید	می خیسد	بخیس		خیساندہ	خیسیدہ
باب دال مہملہ									
دادن	دینا	دادوہش	دہانیدن	داد	می دہد	بدہ	دہندہ	تاج دہ	دادہ
داشتن	رکھنا	داشت		داشت	می دارد	بدار	دارندہ	مالدار	داشتہ
دانستن	جاننا	دانش دانائی		دانست	می داند	بدان	دانندہ	دانا صاحب علم	دانستہ
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	می درخشد	بدرخش	درخشندہ	درخشان	درخشیدہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
درفشیدن	کانپنا چمکنا			درفشید	می درفشد	بدرفش	درفشنده		درفشیده
درودن	کاٹنا	درد		درود	می درود	بدرو	درونده		درویده
دریدن	پھاڑنا		درانیدن	درید	می درد	بدر	درنده	مردم در	دریده
دزدیدن	چرانا	دزدی		دزدید	می دزدد	بدزد	دزدنده	آب دزد	دزدیده
دمیدن	طلوع کرنا پھونک لگانا	دم	دمانیدن	دمید	میدمد	بدم	دمنده	دمان	دمیده
دوختن	سینا	دوخت	دوزانیدن	دوخت	میدوزد	بدوز	دوزنده	خیمه دوز	دوخته
دوشیدن	دوھنا		دوشانیدن	دوشید	می دوشد	بدوش	دوشنده		دوشیده
دویدن	دوڑنا		دوانیدن	دوید	می دود	بدو	دونده	تیز دو دوان	دویده
دیدن	دیکھنا	دید بینش		دید	می بیند	ببین	بیننده	خوش بین	دیده
باب رائے مھملہ									
راندن	چلانا ہانکنا			راند	می راند	بران	رانده	حکمران	رانده
ربودن	اچکنا لے لینا	ربودگی		ربود	می ربايد	بربا	رباینده	دلربا	ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن	رخشید	می رخشد	برخش	رخشنده	رخشان	رخشیده
رزیدن	رنگنا			رزید	می رزد	برز	رزنده	رنگ رز	رزیده
رستن	چھوٹنا	رستگاری		رست				رستگار	رسته
رستن	اگنا			رست					رسته
رسیدن	پہونچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	میرسد	برس	رسنده	فریادرس	رسیده
رشتن	کاتنا			رشت					رشته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	فعل متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
رفتن	جانا چلنا	روش رفتار		رفت	می رود	برو	رونده	[illegible]	رفته
رُفتن	بہارنا	رُفت وروب	روبانیدن	رفت	می روبد	بروب	روبنده	روبان [illegible]	رُفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	می رقصد	برقص	رقصنده	رقصان	
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	می رمد	برم	رمنده	رمان	رمیده
رنجیدن	آزردہ ہونا	رنجش	رنجانیدن	رنجید	می رنجد	برنج	رنجنده	زود رنج رنجان	رنجیده
روئیدن	اُگنا		رویانیدن	روئید	می روید		روینده	خودرو	روئیده
رهیدن	چھوٹنا	رهائی	رهانیدن	رهید	می رهد	بره	رهنده	رها	رهیده
ریختن	چھلکانا بکھیرنا	ریزش		ریخت	می ریزد	بریز	ریزنده	عرق ریز	ریزیده
ریدن	ہگنا			رید	می رید	بری			ریده
ریسیدن	کاتنا			ریسید	می ریسد	بریس	ریسنده		ریسیده

باب زائے معجمہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	فعل متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
زادن	جننا			زاد					آدم زاد زاده
زائیدن	جننا	زائیدگی		زائید	می زاید	بزای	زاینده	حادثه زا	زائیده
زاریدن	رونا	زاری		زارید	می زارد			زار	
زدن	مارنا	زدوکش		زد	می زند	بزن	زننده	شمشیر زن [illegible]	زده
زدودن	صیقل کرنا	زدایش		زدوده	می زداید	بزدای	زداینده	غم زدا	زدوده
زیستن	جینا			زیست	می زید	بزی	زینده		

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	حاصل مصدر ثلاثی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
باب زائے فارسی									
ژولیدن	الجھنا			ژولید					ژولیده
باب سین فاسے									
ساختن	بنانا موزون کرنا	ساخت سازش		ساخت	میسازد	بساز	سازنده	زره ساز	ساخته
سائیدن	پیسنا			سائید	می ساید	بسا	ساینده	سرمه سا	سائیده
سپردن	سونپنا	سپارش		سپرد	میسپارد	بسپار	سپارنده	جہان سپار	سپرده
سپوختن	گھسیڑنا ٹھونسنا			سپوخت					سپوخته
سپوزیدن	گھسیڑنا ٹھونسنا			سپوزید	می سپوزد	بسپوز	سپوزنده		سپوزیده
ستاندن	لینا			ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده	کشورستان	ستانده
ستائیدن	سراہنا	ستائش		ستائید	می ستاید	بستای	ستاینده	خودستا	ستائیده
ستدن	لینا	ستد		ستد					ستده
ستردن	مونڈنا منڈوانا			سترد	می سترد		سترنده	استره	سترده
ستودن	تعریف کرنا			ستود					ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیزه	ستیزانید	ستیزید	می ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزان	ستیزیده
سرائیدن	گانا			سرائید	می سراید	بسرای	سرائینده	نغمه سرا	سرائیده
سرشتن	گوندھنا	سرشت		سرشت					سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا		سزید	می سزد		سزنده	سزاوار	
سفتن	سوراخ کرنا			سفت					سفته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
فریفتن	فریب کھانا فریب دینا	فریب		فریفت	می فریبد	بفریب	فریبنده	اهل فریب	فریفته
فزودن	زیادہ کرنا زیادہ ہونا	فزایش		فزود	می فزاید	بفزای	فزاینده	راحت فزا	فزوده
فسردن	ٹھٹھرنا			فسرد					فسرده
فشاندن	جھاڑنا			فشاند	می فشاند	بفشان	فشاننده	درفشان	فشانده
فشردن	نچوڑنا	فشار	فشارانیدن	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارنده	جگر فشار	فشرده
فگندن	ڈالنا			فگند	می فگند	بفگن	فگننده	سایه فگن	فگنده
فهمیدن	سمجھنا	فهم	فهمانیدن	فهمید	می فهمد	بفهم	فهمنده	سخن فهم	فهمیده
				باب کاف تازی					
کاستن	گھٹنا گھٹانا			کاست					کاسته
کاشتن	بونا			کاشت	می کارد	بکار	کارنده	تخم کار	کاشته
کافتن	کھودنا			کافت		بکاف			کافته
کاویدن	کھودنا	کاوش		کاوید	می کاود	بکاو	کاونده		کاویده
کاهیدن	گھٹنا گھٹانا	کاهش		کاهید	می کاهد	بکاه	کاهنده	جانکاه	کاهیده
کردن	کرنا	کار کردار	کنانیدن	کرد	می کند	بکن	کننده	نصیحت کن سخن گزار	کرده
گشادن	کھلنا کھولنا	گشایش		گشاد	می گشاید	بگشا	گشاینده	مشکل گشا	گشاده
کشتن	مار ڈالنا	کشش		کشت	می کشد	بکش	کشنده	[illegible]	کشته
گشتن	پھرنا	گشت		گشت					گشته
گشودن	کھلنا کھولنا	گشود		گشود					گشوده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
کشیدن	کھینچنا	کشش		کشید	می کشد	بکش	کشنده	گردن کش دامن کشان	کشیده
کفیدن	پھٹنا			کفید					کفیده
کندن	کھودنا			کند	می کند	بکن	کننده	چاه کن	کنده
کندیدن	کھودنا		کندانیدن	کندید	می کندد	بکن			کندیده
کوشیدن	کوشش کرنا			کوشید	می کوشد	بکوش	کوشنده	سخت کوش	کوشیده
کوفتن	کوٹنا	کوفت	کوبانیدن	کوفت	می کوبد	بکوب	کوبنده	کوبان درکوب	کوفته
				باب کاف فارسی					
گداختن	گھلنا پگھلنا گھلانا	گداز		گداخت	می گدازد	بگداز	گدازنده	جان گداز	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	گذاشت		گذاشت	می گذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذشتن	گذرنا		گذرانیدن	گذشت	می گذرد	بگذر	گذرنده	جگر گداز	گذشته
گراییدن	خواہش کرنا	گرایش		گرایید	می گراید	بگرای	گراینده		گراییده
گردیدن	پھرنا گھومنا	گردش	گردانیدن	گردید	می گردد	بگرد	گردنده	کوچه گرد گردان	گردیده
گرفتن	پکڑنا لینا گرفت کرنا	گرفت گیرائی		گرفت	می گیرد	بگیر	گیرنده	دامنگیر	گرفته گرفتنی
گرویدن	بیعت کرنا	گرویدگی		گروید	می گرود		گرونده		گرویده
گریختن	بھاگنا	گریز		گریخت	می گریزد	بگریز	گریزنده	گریزان	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	می گرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گزارد	می گزارد	بگزار	گزارنده	نماز گزار	گزارده
گزیدن	کاٹنا [illegible]	گزیدگی		گزید	می گزد [illegible]	بگز [illegible]	گزنده	مردم گزا [illegible]	گزیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
گزیدن	چن لینا			گزید	می گزیند	بگزین	گزیننده	خار گزین	گزیده گزیدن
گساردن	چھوڑنا			گسارد	می گسارد	بگسار	گسارنده	غم گسار	گسارده
گستردن	بچھانا		گسترانیدن	گسترد	می گسترد	بگستر	گسترنده	کرم گستر	گسترده
گسستن	ٹوٹنا، توڑنا			گسست					گسسته
گسیختن	ٹوٹنا، توڑنا			گسیخت	می گسلد	بگسل	گسلنده	پیمان گسل	گسیخته
گشتن	پھرنا، ہونا	گشت، گشتگی		گشت					گشته
گفتن	کہنا	گویائی، گفتار		گفت	می گوید	بگو	گوینده	گویان، گویا	گفته
گماشتن	مقرر کرنا			گماشت	می گمارد	بگمار	گمارنده		گماشته
گنجیدن	سمانا	گنجایش		گنجید	می گنجد	بگنج	گنجنده		گنجیده
گواریدن	ہضم ہونا	گوارش		گوارید	می گوارد	بگوار	گوارنده	گوارا	گواریده
				باب لام					
لائیدن	شور کرنا، بیہودہ گفتن			لائید	می لاید	بلای	لاینده		
لافیدن	فضول بکنا	لاف		لافید	می لافد	بلاف	لافنده		
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزانیدن	لرزید	می لرزد	بلرز	لرزنده	لرزان	لرزیده
لغزیدن	پھسلنا	لغزش	لغزانیدن	لغزید	می لغزد	بلغز	لغزنده	لغزان	لغزیده
لیسیدن	چاٹنا		لیسانیدن	لیسید	می لیسد	بلیس	لیسنده	کاسه لیس	لیسیده
				باب میم					
مالیدن	ملنا	مالش		مالید	می مالد	بمال	مالنده	عنبر مال	مالیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی مصدر	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
ماشیدن	دیکھنا	ماشش		ماشید	می ماشد	بماش	ماشنده	ماشان	ماشیده
ماشتن	[illegible]	ماشش		ماشت	می ماشد	بماش	ماشنده	ماشا	
مردن	مرنا			مرد	می میرد	بمیر	میرنده		مرده
مکیدن	چوسنا		مکانیدن	مکید	می مکد	بمک	مکنده		مکیده
				باب نون					
نازیدن	نازکرنا	ناز		نازید	می نازد	بناز	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شور کرنا	نالش		نالید	می نالد	بنال	نالنده	نالان	نالیده
نامیدن	نام رکھنا			نامید	می نامد		نامنده		نامیده
نبشتن	لکھنا			نبشت					نبشته
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن	نشست	می نشیند	بنشین	نشیننده	[illegible]	نشسته
نکوهیدن	بدی کرنا	نکوهش		نکوهید	می نکوهد		نکوهنده		نکوهیده
نگاشتن	نگارنا	نگارش		نگاشت	می نگارد	بنگار	نگارنده	[illegible]	نگاشته
نگریستن	دیکھنا	نگرانی		نگریست	می نگرد	بنگر	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	دکھلانا کرنا	نمایش		نمود	می نماید	بنمای	نماینده	نمایان	نموده
نواختن	بجانا نوازنا	نوازش		نواخت	می نوازد	بنواز	نوازنده	نواز نواز	نواخته
نوردیدن	لپیٹنا	نورد		نوردید	می نوردد	بنورد	نوردنده	[illegible]	نوردیده
نوشتن	پینا			نوشت					نوشته
نوشتن	لکھنا	نوشت	نویسانیدن	نوشت	می نویسد	بنویس	نویسنده	نویسان	نوشته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیه	اسم مفعول
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن	نوشید	می نوشد	بنوش	نوشنده	نوشان	نوشیده
نهادن	رکھنا			نهاد	می نهد	بنه	نهنده	[illegible]	نهاده
نهفتن	چھپانا			نهفت					نهفته
نیوشیدن	سننا			نیوشید	می نیوشد	بنیوش	نیوشنده	نیوشان	نیوشیده
				باب واو					
واخیدن	ڈھکنا			واخید	می واخد		واخنده		واخیده
ورزیدن	مشق کرنا / اختیار کرنا	ورزش		ورزید	می ورزد	بورز	ورزنده	ورزان	ورزیده
ورغلانیدن	ابھارنا			ورغلانید	می ورغلاند		ورغلاننده		ورغلانیده
ورزیدن	ہوا چلانا			ورزید	می ورزد	بورز	ورزنده	ورزان	ورزیده
				باب های هوز					
هراسیدن	ڈرنا	هراس	هراسانیدن	هراسید	می هراسد	بهراس	هراسنده	هراسان	هراسیده
هشتن	چھوڑنا			هشت					هشته
هلیدن	چھوڑنا			هلید	می هلد	بهل	هلنده		هلیده
				باب یای تحتانی					
یارستن	سکنا	یارائی		یارست	می یارد				یارسته
یافتن	پانا			یافت	می یابد	بیاب	یابنده	یابان	یافته

اطلاع ضروری [illegible]

[illegible]

کتب خانہ تجارتی محمد عبد اللہ و حافظ محمد عبد العزیز تاجران کتب مطبع مجتبائی دہلی

اس مطبع مجتبائی دہلی سوقت ہندوستان میں وہ تنہا کارخانہ ہے جسنے اپنی اعلیٰ دیانتداری اور انتہائی راستبازی کی وجہ سے ہندوستان بھر کو اپنا گرویدہ بنا رکھا ہے تاجران باوقار اور عام خریداران دیار و امصار جیسی کچھ اسکی عزت افزائی فرماتے ہیں وہ اسکے خوش معاملگی کے نتائج ہیں ایک نتیجہ ہے یہ مطبع اپنی مجموعی حیثیت اور ساکھ کے لحاظ سے اسوقت اپنی نظیر آپ ہی ہے بیوپاریوں کو جسقدر خاص کفایت اور متفرق خریداروں کو جسقدر رعایت سے مال دیا جاتا ہے اسکا صحیح اندازہ وہی لوگ کر سکتے ہیں جنکو ایک بار بھی اس مطبع سے مال منگانے کا موقعہ ملا ہے مندرجہ ذیل امور کی اہتمام کیساتھ پابندی اور لحاظ کیوجہ سے جیسی کچھ روز افزوں ترقی اس کارخانہ کو ہو چکی ہے معزز ناظرین پر مخفی نہیں ہے۔ (۱) اس مطبع میں تقریبًا تمام ہندوستان کی مطبوعہ ہر علم و فن کی عربی فارسی اردو کتابوں کا ذخیرہ موجود رہتا ہے (۲) حتی الامکان کتابیں عمدہ چھاپہ اور اچھے کاغذ کی صحیح چھپی ہوئی فراہم کیجاتی ہیں (۳) جو کتاب عمدہ طبع ہی نہیں ہوئی یا چھپکر کمیاب ہو گئی ہے بدرجہ مجبوری خراب چھاپے اور خراب کاغذ کی روانہ کی جاتی ہے (۴) تاجران کتب بیوپاریوں کیساتھ جو رعایات کیجاتی ہیں اور جس نرخ سے انکو مال روانہ کیا جاتا ہے اس سے کم پر شاید ہندوستان کا کوئی تاجر نہ دے سکیگا (۵) مدارس اسلامیہ و طالبان علم کیساتھ جیسی رعایتیں کیجاتی ہیں اسکا اندازہ مال منگانے پر ہو سکتا ہے (۶) متفرق خریداروں کو خاص نرخ سے مال روانہ کیا جاتا ہے (۷) تاجر بیوپاریوں مدارس اسلامی طالبان علم اور متفرق خریدار غرضکہ سب صاحبوں کیلئے کچھ نہ کچھ ایسی رعایتیں ہیں کہ بہ حیثیت مجموعی ہمارا دعویٰ ہے کہ انشاء اللہ ہر جگہ سے کفایت پڑیگی (۸) مفصل فہرست کتب خانہ اطلاع پانے پر بلا قیمت ارسال خدمت ہوگی۔ (۱۰) ہر خط میں مفصل نام و پتہ خوشخط حروف میں مع نام ریلوے اسٹیشن ضرور لکھیں کل قیمت نقد یا بذریعہ ویلیو ہوگی کل خرچ [illegible]

المشتہر محمد عبد اللہ و حافظ محمد عبد العزیز [illegible]